

تاریخ وهابیه

محمد حسین قریب گرکانی
به کوشش رسول جعفریان

□

آغاز دعوت وهابیان در دیار نجد، به سال ۱۱۵۷ ق برمی‌گردد؛ زمانی که محمد بن عبدالوهاب (۱۱۱۵ - ۱۲۰۶ ق) حرکت تبلیغی خویش را در مبارزه با آنچه آن را شرک می‌نامید، آغاز کرد. وی برای توسعه دعوت خود به دژعبه رفت و با دادن دست اتحاد با محمد بن سعود (م ۱۱۷۹ ق)، حاکم این شهر، راه را برای پیروزیهای بعدی دعوت وهابی هموار کرد. حرکت مزبور ابتدا منطقه نجد را تحت پوشش قرار داد. سپس در پی نبردها و خونریزیهای فراوان، بر سواحل خلیج فارس و تمامی منطقه حجاز (مکه و مدینه) سلطه پیدا کرد.

دعوت وهابی دو مرحله دارد: نخست یک دوره ۷۵ ساله، تا سال ۱۲۳۵ ق که خاندان سعود (محمد بن سعود، عبدالعزیز بن محمد بن سعود، سعود بن محمد و عبدالله بن سعود) حکومت کردند؛ و با قلع و قمع دولت نجد به دست ابراهیم پاشای عثمانی، و قتل عبدالله بن سعود در اسلامبول، خاندان یاد شده از قدرت ساقط شدند. پس از آن، برای مدتی قریب هشتاد سال، در عزلت روزگار را گذراندند.

مرحله دوم دعوت وهابیان با فعالیت عبدالعزیز بن عبدالرحمان در سال ۱۳۱۹ ق آغاز شد؛ زمانی که وی از کویت به نجد آمد و پس از تسلط بر نجد و توسعه قدرت خود، کشور عربستان سعودی را ایجاد کرد و تاکنون فرزندان وی بر این کشور حکومت می‌کنند.

حرکت عبدالعزیز در تسلط بر حجاز، بیش از بیست سال به درازا کشید؛ تا آن که لشکریان وی به سال ۱۳۴۴ ق بر مدینه مسلط شدند و به تخریب اماکن مقدس این شهر پرداختند. زمانی که خبر ویرانی بقیع و مشهد حمزه به مسلمانان رسید، همه نگران شدند و دست به دامان دولتها شدند تا در برابر سعودیها جبهه گیری کنند. با توجه به انحلال دولت عثمانی و تفرقه‌ای که در جهان عرب بود و نیز تلاش انگلیسیها و فرانسویها در تقسیم کشورهای عربی، وهابیان توانستند سلطه خویش را بر عربستان حفظ کرده و مانع از بازگشت قدرت شرفاء شوند.

در اوایل شهریور ۱۳۰۴ که خبر واقعه هولناک تسلط وهابیان بر مدینه، به ایران رسید، علما دست به تشکیل مجالس مشورتی زدند و دولت نیز شانزدهم صفر را تعطیل کرد و در مجلس نیز مذاکراتی در این باره صورت گرفت. رضاخان، که آن زمان سردار سپه نامیده می‌شد، اطلاعیه زیر را صادر کرد:

متحد المال، تلگرافی و فوری است.

عموم حکام ایلات و ولایات و مأمورین دولتی

به موجب اخبار تلگرافی از طرف طایفه وهابیه، اسائه ادب به مدینه منوره شده و مسجد اعظم اسلامی را هدف تیر توپ قرار داده‌اند. دولت از استماع این فاجعه عظیمه، بی نهایت مشوش و مشغول تحقیق و تهیه اقدامات مؤثر می‌باشد. عجالاً با توافق نظر آقایان حجج اسلام مرکز، تصمیم گرفته شده است که برای ابراز احساسات و عمل به سوگواری و تعزیه‌داری، یک روز تمام، تمام مملکت تعطیل عمومی شود. لهذا مقرر می‌دارم عموم حکام و مأمورین دولتی در قلمرو مأموریت خود به اطلاع آقایان علمای اعلام هر نقطه، به تمام ادارات دولتی و عموم مردم این تصمیم را ابلاغ، و روز شنبه شانزدهم صفر را روز تعطیل و عزاداری اعلام نمایند.

ریاست عالیة قوا و رئیس الوزرا - رضا

روز یاد شده تعطیل شد، و از نواحی مختلف تهران، دسته‌های سینه‌زنی و سوگواری به راه افتادند و در مسجد سلطانی اجتماع کردند. عصر همان روز نیز یک اجتماع چند ده هزار نفری در خارج از دروازه دولت تشکیل شد و سخنرانان مطالبی تند علیه اقدام وهابیه ایراد کردند.^۱ گویا برای مدتی اوضاع آرام بود؛ تا آن که خبر انهدام بقیع شریفه در بقیع انتشار یافت و بار دیگر در خرداد ۱۳۰۵ جریان مزبور خبرساز شد. از نجف، دو تن از مراجع تقلید، سید ابوالحسن اصفهانی و محمد حسین نائینی، تلگرافی به تهران می‌زنند که متن آن چنین است:

قاضی وهابی به هدم قبه و ضرایح مقدسه ائمه بقیع حکم داده؛ ۸ شوال مشغول



تخریب. معلوم نیست چه شده با حکومت مطلقه چنین زنادقه و وحشی به حرمین. اگر از دولت علیه و حکومت اسلامیة علاج عاجل نشود، علی الاسلام السلام. به دنبال آن، مدرّس در مجلس نظقی کرد و از شاه خواست تا عده‌ای از نمایندگان مجلس را معین کند تا کمیسیونی ترتیب داده و در این باره مشورت کنند. نتیجه کمیسیون آن شد که در این باره تحقیق بیشتری صورت گیرد و پرونده‌های موجود دربارهٔ ماجرای وهابیان مطالعه شود و ضمن تلگرافی خبر این واقعه به همهٔ ولایات اعلام گردد. در همین جلسه بود که مستوفی الممالک به پیشنهاد مدرّس، پست نخست وزیری را پذیرفت.

پس از آن نیز مستوفی الممالک در مقام ریاست وزرایی ایران، اعلامیهٔ مشروحه دربارهٔ این واقعه صادر کرد، و ضمن اعلام انزجار از این حرکت و حشیانه، از قاطبهٔ مسلمانان خواست تا: به حکم وحدت عقیدهٔ اسلامی، متفقاً به وسایل ممکنه از این عملیات تجاوزکارانه جلوگیری به عمل آورند؛ و از آن جا که حرمین شریفین حقیقتاً به تمام عالم اسلام تعلق دارد، و هیچ ملت مسلمان، دون ملت دیگر، حق ندارد این نقاط مقدسه را - که قبلهٔ جامعهٔ مسلمانان و مرکز روحانیت اسلام است - به خود اختصاص داده، تصرفات کیف مایشاء نماید و اصول تعالیم خود را بر عقاید دیگران تحمیل کند، بنابراین، از تمام ملل اسلامیة تقاضا می‌شود که در یک مجمع عمومی ملل اسلامی مقدرات حرمین شریفین را حل و تسویه نمایند و قوانین و نظاماتی وضع گردد که تمام مسلمانان بر طبق عقاید مختصهٔ خود بتوانند آزادانه از برکات روحانی و فیوض آسمانی اماکن مقدسهٔ مکه معظمه و مدینه طیبه برخوردار و متمتع شوند.^۱

البته وهابیان نیز بیکار ننشستند، و همان سال، کنفرانسی با شرکت افرادی از تمام ملل اسلامی در مکه تشکیل دادند تا بتوانند فضای تبلیغی مورد نظر خود را فراهم آورند. به دنبال انحلال خلافت عثمانی، احساس نیاز به یک خلیفهٔ مسلمان در سراسر جهان سنی وجود داشت، و وهابیان، بر آن بودند تا با استفاده از این نیاز، زمینهٔ توسعهٔ دعوت خویش را فراهم آورند. موانع عمده‌ای بر سر راه آنان بود: تعصب شدید مذهبی، برخوردهای وحشیانه، قلع و قمع مخالفان مذهبی، تکفیر سایر مسلمانان. البته آنها به مرور می‌کوشیدند تا رفتار آرامتری داشته باشند.

پس از انحلال دولت عثمانی و استقلال کشورهای عربی، از دولت ایران کاری ساخته نبود،

کتاب تاریخ

مختصری از عقاید و اعمال طائفة وهابیه است که جناب مستطاب آقای شمس العلماء نگاشته اند و چون از جرائد اروپا معلوم میشود که جمعی از مسلمین هند تصور کرده اند که رئیس حالیه وهابی را بخلاف اختیار کنند طبع این رساله لازم شد تا بدانند صاحب این عقاید لایق این مقام نیست

حق طبع محفوظ و مخصوص
کتابخانه معرفت است

طهران - آبان ماه ۱۳۰۴

و کمیسیون مزبور تنها کوشید تا دولت را به تماس با نمایندگان سایر ملل ترغیب کند. طبعاً بسیاری از مسلمانان دیگر نیز با عقاید وهابیان سرسازگاری نداشتند، اما در پی تسلط آنها بر حرمین شریفین و عدم وجود یک نیروی نظامی مستقل، مانند دولت عثمانی، هیچ قدرتی در آن شرایط برای چاره سازی این ماجرا وجود نداشت. کم کم حادثه به فراموشی سپرده شد و تنها خاطره آن حادثه هولناک در کتابهای تاریخ و تقویمها باقی ماند.

این رخدادها سبب شد که برخی نویسندگان ایرانی، مقالات و رسالاتی درباره حرکت وهابیه بنویسند.^۱ یکی از آنها، رساله حاضر با عنوان تاریخ وهابیه است، که نویسنده آن حاج میرزا حسین بن علی رضا ربانی گرکانی قریب، معروف به «شمس العلماء» و «جناب» است. مشار در فهرست کتابهای چاپی فارسی (ص ۱۱۵۵) این کتاب را معرفی کرده است.

روی نسخه چاپی تاریخ آبان ۱۳۰۴ (کتابخانه معرفت تهران) دیده می شود و چنین نوشته شده است:

کتاب تاریخ مختصری از عقاید و اعمال طائفة وهابیه است که جناب مستطاب آقای شمس العلماء نگاشته اند؛ و چون از جرائد اروپا معلوم می شود که جمعی از مسلمین هند تصور کرده اند که رئیس حالیه وهابی را به خلاف اختیار کنند، طبع این رساله لازم شد؛ تا بدانند صاحب این عقاید لایق این مقام نیست.

در صفحه نخست کتاب نیز آمده است: «مجملی از عقاید طائفة وهابی و اقدامات عجیبه آنان از سنه ۱۲۱۶ تا چند سال بعد و اضمحلال ایشان. تألیف فقیر فانی محمد حسین گرکانی قریب.» تاریخ تحریر و طبع این مجموعه «طغیان اعراب» است.^۲ هدف وی از تألیف این اثر، آن گونه که در پایان رساله آورده، هشدار به دولتهای اسلامی بوده است؛ تا قضیه را جدی بگیرند، و قبل از وقوع، واقعه را علاج نمایند.

۱. یکی تاریخ وهابیه از ضیاءالدین دری (بی تا) و دیگری تاریخ و عقائد وهابیان از استاد علی اصغر فقیهی، تهران، ۱۳۲۳ ش.

۲. یعنی سال ۱۳۴۴ ق. درست یک سال پیش از درگذشت مؤلف.

در باره مؤلف، آگاهی‌هایی در منابع مختلف آمده است.^۱ میرزا محمد قزوینی در شرح حالی که برای او در مجله یادگار نوشته، تاریخ تولد وی را ۱۲۶۲ و سال درگذشتش را ۱۳۴۵ ق. دانسته، و می‌افزاید که وی از گرگان از قرای نزدیک به تفرش و آشتیان و فراهان است. پدرش حاج میرزا علی از تجار معروف و ساکن قم بوده، و محمد حسین تحصیلات نخست خود را در این شهر گذرانده است. پس از آن سه سال به عتبات رفته و در درس میرزا حسین بن میرزا خلیل شرکت کرده، و در ادامه، نه سال در شهر بمبئی اقامت گزیده است. در سال ۱۲۳۲ سفری به قفقاز و ترکستان و اسلامبول داشته، و از آن جا به حج مشرف شده و بعد از آن در تهران، در برخی از مدارس علمیه و دارالفنون به تدریس فقه و ادبیات عربی و فارسی اشتغال داشته است. کتاب *ابداع البدایع* را برای دارالفنون نوشته، که از آثار بسیار با ارزش اوست، و در نوع خود ابتکاری است. پسرش ضیاءالدین قریب، مستشار سفارت ایران در پاریس، صورت تألیفات او را برای قزوینی نگاشته، که متأسفانه قزوینی در شرح حال وی آن صورت را نیاورده است. تاریخ دقیق وفات شمس العلماء، چهارشنبه، چهاردهم شعبان ۱۳۴۵ / ۲۷ بهمن ۱۳۰۵ است، و در مزار ابن بابویه مدفون است.^۲

نشر این اثر، به معنای تأیید نکات تاریخی آن نیست، بلکه مقصود شناساندن یک سند از کوشش شیعیان برای روشن کردن یک فاجعه تاریخی در جهان اسلام است.

تاریخچه فرقه وهابیه و عقاید ایشان

هر چند این ایام شهرت یافته که رئیس این طایفه اصفهانی بوده، لکن عرب بودن او محقق است. فقط می‌گوییم [محمد بن] عبدالوهاب [۱۱۱۵ - ۱۲۰۶] رئیس ایشان، که در شهر درعیه^۳ از ولایات حجاز متولد شده، پس از مقداری علوم که در وطن تحصیل کرده و مذهب ابوحنیفه را اختیار نمود،^۴ رهسپار اصفهان شد،^۵ و در این بلد علوم متداوله اسلامی را تکمیل، و در علم

۱. فرهنگ سخنوران، ذیل ربانی گرگانی.

۲. مجله یادگار، سال پنجم، شماره سوم، ص ۵۶ - ۵۷.

۳. شهر محمد بن عبدالوهاب عینیه است، که وی از آن جا به درعیه نزد محمد بن سعود (م ۱۱۷۹) رفت.

۴. بدون تردید محمد بن عبدالوهاب بر مذهب حنبلی بوده است.

۵. خبر آمدن وی به اصفهان در بسیاری از مآخذ ایرانی و همچنین کتاب *لمع الشهاب*، که کهنترین تکنگاری درباره شرح حال اوست، آمده است؛ از جمله: *ناسخ التواریخ*، ۱ / ۶۸؛ *منتخب التواریخ*، ص ۵۶۲؛ *روضه الصفاى ناصری*، ۳۸۰ / ۱۹؛ *مآثر سلطانبه*، ص ۸۲؛ *تحفة العالم*، ذیل *التحفة*، چاپ بمبئی، ص ۸ - ۱۰. استاد مدرسی طباطبائی پس

تفسیر نیز عمری صرف نموده، تأویل جمله‌ای از آیات را، که از اهل بیت علیهم‌السلام روایت شده، انکار نمود، و خود بعضی آیات را برای خویش تفسیر نمود، لذا با داشتن آن عقاید نتوانست در آن جا بماند، و در سال هزار و یکصد و هفتاد و یک (۱۱۷۱) عود به وطن نمود و چندی به ترویج مذهب حنفی^۱ پرداخت، و ضمناً معتقدات خود را به تدریج در اذهان و قلوب مریدان جای می‌داد؛ تا مذهبی مستقل، خارج از مذاهب اربعه اهل سنت و مذهب جعفری، اختراع نموده و شاگردان او زیاد و تبعه او بسیار شدند.

در این وقت از ریاست روحانی کارش بالا گرفته، هوس ریاست و ملکداری و جهانگیری نموده، اهل نجد عموماً و احساء و قطیف و حضرموت و عمان و دیار بنی عتبه در بلاد یمن، تابع امر و نهی او شدند و دعوتنامه‌هایی به ممالک اطراف فرستاده، ادیان و مذاهب را بدعت شمرد و از همه مال و رجال برای نشر مذهب خویش تقاضا نمود.^۲

[عقاید وهابیان]

یک اصل عمده از مذهب وی، الحاق شرک حنفی است به شرک جلی. پس درخواست چیزی از غیر خدا که قدرت به انجاح آن مخصوص خدا باشد، شرک است و با عبادت جمع نشود، که «مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِم بِالْكَفْرِ»^۳ و ملت حنیف، که منسوب به ابراهیم است، عبادت خدای تعالی است به خلوص و توحید، و دخول شرک در آن به منزله دخول حدیث است در نماز، که به کلی فاسد کننده است؛ و خواندن انبیا و اولیا برای دفع خطر یا نیل به مقصود و گفتن یا محمد یا علی شرک است؛ به دلیل آیه «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنِ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ»^۴ و آیه «وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ»

→ از ارجاع به این منابع و اشاره به مقاله صادق نشأت به عربی در همین موضوع (مجله العرفان، سال ۵۷، ش ۳، ص ۲۸۷ - ۲۹۰) می‌نویسد: گویا موضوع سفر شیخ به ایران قابل تردید نیست. بنگرید: روابط ایران با حکومت مستقل نجد، ص ۸۰ (مجله بررسیهای تاریخی، سال ۱۱، ش ۴). گفتنی است که این مسئله هنوز نیاز به تحقیق دارد و جای تردید در آن باقی است. بر اساس آنچه در لمع الشهاب آمده، وی در اصفهان شرح تجرید قوشجی، شرح مراقف می‌رسید شریف جرجانی و حکمة العین کاتبی را خوانده است.

۱. حنبلی صحیح است.

۲. ر.ک: مجله دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد، ش ۱۱، مقاله علی اکبر شهابی، ص ۱۶۱ - ۱۷۰.

۳. توبه: ۱۷.

۴. احقاف: ۵ - ۶.

إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ»^۱

و اگر عذر آوردند که آنها معبود نیستند، بلکه باب حاجت و شفیع و وسیله ای به جناب الهی هستند، همین سخنان را مشرکان نیز گفتند که «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى»^۲ و بنا بر همین اساس، مسلمانان را مشرک و خون و مالشان را هدر می دانست.

ولی در باب توبه، گاهی رأی قبول می داد و گاهی قابل قبول نمی دانست. به دلیل «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ»^۳ و همچنین قسم خوردن و قسم دادن به غیر خدا به عقیده او شرک است و بیشتر این مطالب را ابن تیمیه [۶۶۱ - ۷۲۸] عالم معروف، که تألیفات وی از پانصد مجلد متجاوز است، در ضمن کتابی که در رد شیعه است، متعرض شده؛ و ابن تیمیه با این مراتب علمیه از مجسمه است؛ چنانچه روزی بر منبر بیان کرد که باری تعالی از فلک هفتم به آسمان ششم آمد، و برای آن که در این کلام وی تأویل نکنند، خود نیز از آن پله منبر به پله دیگر آمد و گفت خدا این طور به آسمان پایین تر آمد.^۴ ابن تیمیه در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم بوده.^۵

باری این عقاید فاسده عبدالوهاب در قلوب مریدان راسخ شد و به موجب «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ»^۶ در کشتن مسلمانان با وی همراه و از روی دیانت قتال و خونریز شدند.

حمله و هابیان به کربلا در سال ۱۲۱۶

تا این جا اصول و عقاید و هابیه بوده که تحریر یافت. اما شدت فتنه این قوم از سنه ۱۲۱۶ است که عبدالعزیز، رئیس آنها، پسر خود سعود [امارت: ۱۲۱۸ - ۱۲۲۹] را به عراق عرب فرستاد، و آن لشکر، کربلا را محاصره و تصرف نموده، هفت ساعت حکم قتل عام جاری و چندین هزار مسلمان کشته شد. بیش از صد تن علما و سادات و اهل فضل و صلاح به قتل رسیدند. از جمله

۱. فاطر: ۱۳ - ۱۴.

۲. زمر: ۳.

۳. نساء: ۴۸، ۱۱۶.

۴. سفرنامه ابن بطوطه، ۹۵/۱، ترجمه محمدعلی موحد. در باره این که ابن بطوطه توانسته باشد منبر ابن تیمیه را درک کند، تردید وجود دارد، زیرا آخرین باری که ابن تیمیه زندانی شد (۷ شعبان ۷۲۶) و در همان زندان به سال ۷۲۸ درگذشت، یک ماه پیش از رسیدن ابن بطوطه به دمشق بوده است. اما به هر روی، ابن بطوطه (۱ / ۹۵) تصریح دارد که «در این اثنا من در دمشق بودم. یک روز جمعه که او در منبر مسجد جامع مشغول وعظ بود، آن جا رفتم. از جمله سخنانی که می گفت این بود که: خداوند همچنان که من از پله این منبر فرود می آیم، به آسمان دنیا فرود می آید. این بگفت و پله ای از منبر پایین آمد»

۵. گذشت که تولد وی به سال ۶۶۱ و مرگ او در سال ۷۲۸ بوده است.

۶. توبه: ۵.

حاجی ملا عبدالصمد همدانی صاحب کتاب بحرالمنافع است، که استاد و شیخ طریق حاجی میرزا آقاسی بود.^۱

پس از این عمل شنیع و قتل ذریع، به حرم حسینی رفته، از چوب ضریح مقدس قهوه پختند. و شنیده شد که در یکی از موزه‌های اروپا لوحی از مرمر، که سنگ مزار حضرت سیدالشهدا علیه السلام بوده، موجود است. شاید در همین موقع از روی قبر مطهر کنده‌اند یا سابقاً در تعمیرات تبدیل به احسن شده و این سنگ در خزانه بوده و به غارت رفته. و شبهه نیست که از این جسارت و غارت، عمده مقصود وهابی آن بوده که لشکر او بر جرئت بیفزایند و گروهی عوام نیز اغوا شوند که از روحانیت این مشاهد، اثری مترتب نیست و توسل به صاحبان آن لغو است؛ چنان که قرامطه در خرابی مسجد الحرام و قتل حاجیان و بردن حجرالاسود همین منظور داشتند.

در تاریخ عثمانی آورده که سلطان محمودخان دید که این طایفه، بیم آن است که باعث تفریق کلمه اسلام شوند و اروپاییان منتظر استفاده از قطع پیوند اتحاد اسلامی هستند و به واسطه این پیشامد می‌خواهند بلاد مسلمین را مالک شوند.

نامه فتحعلی شاه به سلیمان پاشا

به هر حال، این خطر برای عالم اسلام متصور بود، و از طرف پادشاه ایران، فتحعلی شاه مغفور

۱. اعتماد السلطنه در ذیل حوادث سال ۱۲۱۷ - که صحیح آن همان سال ۱۲۱۶ و روز غدیر سال مزبور است - می‌نویسد: هم در این سال، عبدالعزیز نامی از مشایخ نجد، که پیرو طریقه وهابی بود و داعی این طایفه می‌بود، در درعیه قلعه‌ای محکم بساخت و چند بار به حرمین شریفین - زادهما الله شرفاً و تعظیماً - و به نجف اشرف آمده، به غارت پرداخت. و از آن جا که پسرش نیز در عید غدیر در آخر سال گذشته به کربلای معلّی تاخته و چندین هزار از نفوس زکیه و جمعی کثیر از علما و سادات و فضلا و عرفا و محققین را در ظرف هفت ساعت شربت شهادت چشانیده، که از آن جمله عارف کامل و عالم فاضل ملا عبدالصمد همدانی صاحب بحرالمنافع بود که چهل و چهار سال در آن ارض خلد نشان مجاور و به ریاضت اشتغال داشت. خلاصه بعد از سفک دماء، آن قوم شقاوت انتماء به اوطان خود بازگشتند و این خبر مسموم ملازمان حضرت خاقان کشورستان گردیده اسماعیل بیگ بیات را نزد سلیمان پاشا، والی بغداد، فرستادند و امر فرمودند که به طرد این جماعت پردازد. سلیمان پاشا قبول کرده، ولی چندی نگذشت که درگذشت و این امر بر عهده تأخیر ماند، ولی شخصی از عجم، عبدالعزیز را به راه عدم روانه نمود. تاریخ منتظم ناصری، ج ۳، ص ۱۴۶۵ - ۱۴۶۶. به نوشته استاد مدرسی، کاملترین اطلاعات در باره حملات وهابیها به کربلا در کتاب الدر المکتون فی مآثر الماضیه من القرون، اثر یاسین بن خیرالله خطیب عمری، که دو نسخه خطی آن در موزه بریتانیا (ش ۳۱۲ و ۳۱۳) موجود است، آمده است. به نوشته استاد مدرسی، نجدیان در این حمله - در سال ۱۲۱۶ - روضه مقدس حسینی را ویران ساختند و همه نفایس درون حرم و خزانه را به غارت بردند و زایران حائر شریف و اهالی کربلا را قتل عام نمودند. شمار کشتگان این واقعه پنج هزار تن بوده است. بنگرید: روابط ایران با حکومت مستقل نجد، ص ۱۰۵.

برای مرحوم سلیمان پاشا، وزیر بغداد، که علی پاشا پدرش نیز به قتل رسیده بود و هنوز از اسلامبول به جهت او توقیع ایالت بغداد و بصره نرسیده بود، خلاع فاخره فرستاده شد و ضمناً به پاشای مشارالیه در باب قطع ماده فساد وهابی امر و اشارتی صادر گشت.^۱

[نامه فتحعلی شاه به آقا سید علی مجتهد]

و به مرحوم آقا سید علی مجتهد هم نامه عربی به انشای میرزا عبدالوهاب معتمد الدوله [نشاط] نوشت که چون بغداد به تهران نزدیکتر از قسطنطنیه است و نباید امور آن جا مختل بماند، تصمیم کردیم که نظم آن جا و احترام پاشا را عهده دار شویم و در تیسیر مرام و تدمیر مخالفین اسلام فروگذار نکنیم و تا رسیدن توقیع رفیع سلطانی، دارالسلام بغداد را ثلمه راه نیاید و بر عهده آن جناب است که در ترغیب موافقین پاشا و ترغیب مخالفین وی نهایت کوشش مرعی دارد و عموم اهالی آن دیار بدانند که ما به حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس و سواحل عمان، و به محمد علی میرزا ناظم امور خوزستان و لرستان و کرمانشاهان امر کرده ایم که در حین لزوم از دفع دشمنان پاشا که اعدای دین اسلام اند، مسامحه نکرده، عده و عده بفرستد؛ و برخی از عبارات نامه این است:

فلایشتوا بالهم ان بدا لهم من جانب اتباع الوهابیه نهضة و رکوض، و لایبدو فیهم وحشة و تعرض، فان المسلمین اصبحوا بعضهم اولیاء بعض و لو یرضوا فی سنة الاجماع برفض فرض و السلام.^۲

[نامه فتحعلی شاه در پاسخ نامه پادشاه یمن]^۳

و همچنین در جواب پادشاه یمن، که شرحی از تطاول سعود وهابی نوشته بود و از مسلمانان برای دفع ایشان مدد خواسته، نامه خاقان ایران به خط و انشای معتمدالدوله^۴ صادر شد، که

۱. اشاره خواهد شد که پس از چندی سلیمان پاشا درگذشت و مسئله حمله به حکومت نجد متوقف شد. به گزارش سپهر، در سال ۱۲۱۷ منسوری از دربار ایران به عبدالعزیز بن سعود فرستاده شد و استرداد اموال غارت شده از روضه مقدس حسینی علیه السلام و مردم کربلا و زایران و ادای دیه کشتگان درخواست گردید. در آن منشور تهدید شده بود که چنانچه حکومت نجد اموال را باز نگرداند و دیه کشتگان را نپردازد، سپاه ایران خاک درعیه را بر باد خواهد داد. *ناسخ التواریخ*، ۱ / ۱۲۰ (چاپ اسلامیة)؛ روابط ایران با...، ص ۱۰۹.

۲. گنجینه نشاط، نسخه ۱۳۲۰ مرعشی، برگ ۸۷.

۳. این نامه مربوط به رخداد های سال ۱۲۲۸ ق است که پس از جنگ سپاه ایران با نجدیان در سال ۱۲۲۶ و آمدن نماینده وهابیان به دربار ایران، اندکی روابط بهتر شده بود. در این سال، امام یمن، از حملات وهابیان به نواحی یمن، به دولت ایران شکایت کرده و درخواست کمک کرده بود. بنگرید: *ناسخ التواریخ*، ۱ / ۱۵۱ - ۱۵۲ (چاپ امیرکبیر).

۴. میرزا عبدالوهاب منشی الممالک، معروف به نشاط، که از وی گنجینه نشاط برجای مانده است؛ از جمله، همین نامه

بعضی از عباراتش این است:

.... و اما ما ثبت فی طی الذریعة من استیلاء الوهابیة و افعالهم الشنیعة، نعم قد استولوا^۱ علی بلاد نجد و ما والاها ثم الحجاز و ما جاورها، فتسامح فی امرهم الولاة و الاشراف و تساهل حماة الاطراف حتی انبسط الغیّ برأ و بحرأ وانتشر الشر شرقاً و غرباً^۲ و تكثروا رجالا و مالا. هتكوا حمی الدین و سفكوا دم المسلمین.^۳ الی آخر الكتاب.

إدعوت وهابیان از دولت ایران برای ترویج توحید

و عجب این است که رئیس وهابیه، قبل از ارتکاب این شایع، ملت و دولت ایران را به توحید دعوت کرده و از شرک نهی و زجر نمود، و هم از این دولت، برای نشر طریقه خود، که ترویج توحید و رفع شرک و بدعت است، مدد خواسته، و جواب شنیده که اهل این دیار همه موحد و دشمن شرک و بدعت‌اند، و آنچه از اخبار آن طرف می‌رسد، مناقضت شماست با اسلام اسلامیان؛ و اگر ترویج شما از اسلام مکشوف و مشهود امنای این دولت شود، البته از طرف حکام آن حدود، یعنی حکومت خوزستان و لرستان و ایالت فارس و بنادر، امداد به شما می‌رسد.^۴

→ به امام یمن به انشای وی نوشته شده؛ و در آن جا درج شده است. متن نامه را استاد مدرسی در روابط ایران با...، ص ۱۲۰ آورده است.

۱. در گنجینه نشاط: بلی قد استووا اولاً.

۲. در گنجینه: فأنحدروا یمینا و شمالاً.

۳. ادامه نامه در گنجینه نشاط چنین است: «کأنهم رأوا حومة الاسلام بلا حام و راع، فسرحوا فیها بلا رهب و لا ارتباع، و ترکوا حماة تلك الثغور كأنهم سقوا كأس الحتوف و کم بلغوا بحیلتهم ما لیس یبلغ بالسیوف، و للزمان صروف نهضة و وقوف ثبت و محو تکدر و صفو؛ کم صلحت الامور بعد فسادها و انسدت الثغور بعد نفاذها و انطلقت الفتن بعد ما صلت و غیضت الدواهی بعد ما جرت. و لطلال ما کانت الدعائم انتلمت و المناظم انخرمت و الامور مارت و الفتن نارت و الرسوم تغیرت و السنن اضطربت، فصرف الله ذلك عن اولیائه و نصرهم علی اعدائه. ان ذلك علی الله یسیر و الی الله المصیر. کم من حق مال فاد الیه و کم من باطل ضال فاز الیه و لیعلموا آثانه. و السلام.» بنگرید: روابط ایران با...، ص ۱۲۰.

۴. طبق اظهار استاد مدرسی، متن نامه سعود بن عبدالعزیز به فتحعلی شاه، در دست نیست، اما پاسخ فتحعلی شاه که بخشی از آن در متن بالا نیز آمده، در گنجینه نشاط موجود است: «تبارک الذی بیده الملك و هو علی کل شیء قدير. و بعد: فقد اتانا منك كتاب مصدق لسانا عربيا توضح منه عرف المعارف منتشرا و مطويا. و العجب کل العجب انك دعوتنا الی التوحید و نفی التشریك عن الله الحمید المجید و نحن بین یدیه مفظورون علیه، نحدث به قديما و ان هذا صراطی مستقيما. نعم وجدوا اولیاءنا کتابك دلیلا علی انك قد اخذت فی هذا الطریق سیبلا اذا لاتخذوك خلیلا و لاتجد لسنتنا تحویلا، و المؤمنون بعضهم اولیاء بعض، و عز من قال: و ربطنا علی قلوبهم اذ قاموا فقالوا ربنا رب السموات و الارض. و قد ذکرتم انکم ترسلون عالما منکم الینا لنطلع علیکم و تطلعوا علی ما لدینا، لیکون لکم مالنا و علیکم ما علینا، فارسلا و عجلوا فیه فانما المعروف علی حضرتنا من مذهبکم غیر ما تکتبون و الناس من

[حملة وهابیان به نجف]

بالجمله سلیمان پاشا والی بغداد و بصره - که به اصطلاح آن زمان وزیر بغداد می‌گفتند و تعیین آن معمولاً به امضا و رضای دولت ایران بایستی باشد - در صدد اطفای نایرة طغیان سعود نامسعود بوده، ولی اجل مختوم مجال نداد. حکمران دارالسلام به موجب «لهم دارالسلام عند ربهم»،^۱ به عالم باقی رحلت کرد و آتش فتنه سعود در عراق بالا گرفته و عبدالعزیز پدرش، که عنان فرمانروایی نجد و حجاز داشت، در آن سال و چند سال بعد، حرمین شریفین را چندین کثرت غارت نموده و دسته‌ای از اتباع خویش را به نهب و غارت نجف فرستاد؛ مال رعیت و خزانة حضرت ولایت به یغما رفت. و چون به کتب شریعت عداوت مخصوص داشت، هرچه به دست لشکریان آمد، به حرق و غرق دچار شد، ولی در این وقایع، همان ائتلاف نفایس بوده و مانند قضیه کربلا اهلاک نفوس نشد، مگر قدر قلیلی که به عَشْر عده شهدای کربلا نمی‌رسد. و به هر حال، از تمامی ارتکابات و فظایح اعمال این قوم، روح اسلام و مسلمین در ممالک روی زمین آزرده و تمام ملل اسلامی کوفته‌خاطر شدند.

و بالاخره، بنابر آنچه در تاریخ منتظم ناصری آمده، شخصی از عجم، عبدالعزیز را به دیار عدم فرستاده، اسم و رسم و شهر و شهرت این فاتک دلیر ایرانی هنوز معلوم نگارنده نشده است.^۲ از آثار عبدالعزیز، قلعه‌ای محکم در نزدیکی درعیه به جا مانده، که اسلحه و ذخایر وهابیه در آن جا بود و تمام نجد و حجاز و بعضی از یمن و سواحل عمان و حضرموت، چنان که گفتیم، در تحت تصرف وی بود؛ و ممالک اطراف، برای نبودن استعداد و وسایل و یا برای دوری از مرکز بغی و طغیان آن جماعت، فروماندند. از پاشایان بغداد و بصره نیز کاری صورت نگرفت.

عندهم یقولون و یسمعون و ان یتبعون الا الظن و ان هم الا یخروصون. ثم استعجلوا حتی ینکشف من امرکم الحجاب و یرفع الارتیاب. و ان کان الامر کذا فهذا اتفاق المسلمین و کان حقاً علینا نصر المؤمنین، نمذکم بأموال و بنین، و موقعین علی شبل هزبر الخلافة و من له علی سواحل العمان قدرة و شرافة، حسین علی میرزا ان یعاملکم بالمودة سرا و جهرا و یمذکم بما تستمدونه برا و یحرا. فان الله سخر لنا الامصار و دبر لنا البحار. و هو الذی یسیرکم فی البر و البحر انه علی ما یشاء قذیر. و تحمدالله علی ما هدانا و نسلم علی النبی البشیر النذیر.» بنگرید: روابط ایران با...، ص ۱۱۳ - ۱۱۴.

۱. انعام: ۱۲۷.

۲. صبری پاشا می‌نویسد: شخصی مورد اعتماد، که از درعیه آمد، به سلیمان پاشا گفت: یکی از اعراب بادیه‌نشین همراه برادرش از مکه معظمه مراجعت می‌کرد که در اثنای راه، گروهی از اشقیای درعیه، از دست پرورده‌های سعود بن عبدالعزیز، به او حمله کردند و برادرش را از پای درآوردند و همه اموالش را به غارت بردند. فرد اعرابی از مشاهده این جنایت به شدت خشمگین شد و به قصد کشتن سر دسته آنان، یعنی سعود بن عبدالعزیز، رهسپار درعیه گردید. ولیکن به سعود دست نیافت و پدرش عبدالعزیز، را از دم شمشیر گذرانید و انتقام برادرش را گرفت. تاریخ وهابیان، ص ۳۹. در برخی از منابع از شیعه بودن یا کُرد بودن قاتل عبدالعزیز یاد شده است. بنگرید: روابط ایران با...، ص

وهابیان در لارستان و بحرین

در سنه ۱۲۲۳ به واسطه اختلافی که بین خوانین لارستان شد، یکی از رؤسای آن جا متوسل به طایفه‌ای وهابی شد که در حدود بحرین مرکزیت داشتند. به این دستاویز، دسته‌ای از اعراب به لارستان آمده، قلعه بستک و جهانگیریه را تصرف نمودند.^۱ حسینعلی میرزای فرمانفرما، محمد صادق خان، پسر رضا قلی خان قاجار را با دسته‌ای از قشون بر سر آنها رانده، دو قلعه لارستان را تصفیه کرده و در حدود قطیف و بحرین نیز جمعی از آنها را به دارالبوار فرستادند.

در سنه ۱۲۲۴ قوت امر طایفه وهابی به جایی رسید که شام را مستخر و شهر دمشق را متصرف شد.^۲ در سنه ۱۲۲۶ امام مسقط در مقابل این قوم، به فروماندگی و عجز معترف شده، از حسینعلی میرزا، فرمانفرمای فارس، استعانت نمود. محمد صادق خان قاجار، که در سال گذشته در حدود بحرین جمعی را غریق بحر فنا کرده بود، در این سال نیز از مسقط و مطرح به نجد رفته، گوشمالی به وهابیه داد و آن مخاذیل را از قسمت عمده‌ای از سواحل عمان براند و سید سعید بن سید ثوینی را که پدر برغش سلطان زنگبار و سید ترکی امام مسقط است، آسوده کرد.^۳ بعضی گویند در آن زمان سید ثوینی پدر سعید در مسقط بود و مسقط و زنگبار هر دو در تصرف او بود.

نامه عباس میرزا به خدیو مصر و اقدامات او

در این مدت طولانی، حاج بیت‌الله الحرام، هرچه داشتند پیش وهابی بر طبق اخلاص می‌گذاشتند. مع هذا، گاهی به معرض قتل و نهب در می‌آمدند تا نامه‌ای از مرحوم عباس میرزای

۱. در روضة الصفای ناصری (۹ / ۴۶۶) در ذیل حوادث سال ۱۲۲۴ آمده است: اعراب بستک و جهانگیریه از بلاد لارستان فارس به اعراب وهابی، که در نجد ساکن بودند، پناه برده و متوسل شدند، و اعراب نجد به پشتیبانی آنان برخاستند. حسینعلی میرزا، فرمانفرمای فارس، صادق خان ولد رضا قلی خان قاجار دولو را به دفع اعراب فرستاد. در برخوردی که در حوالی قطیف و بحرین میان صادق خان و اعراب نجد روی داد، سپاه ایران پیروز شد. نیز بنگرید: ناسخ التواریخ، ۱ / ۱۱۴؛ روابط ایران با...، ص ۱۰۲.

۲. گویا هیچ زمانی شام و دمشق به دست وهابیه‌ها تصرف نشده است.

۳. در روضة الصفای ناصری، ذیل حوادث سال ۱۲۲۶ آمده است: آغاز این سال، صادق خان از جانب نواب حسینعلی میرزا، فرمانفرمای فارس، به منازعه طایفه وهابیه مأمور شد... لهذا صادق خان سردار، به مسقط رفته، از آن جا با جمعیت اعراب بر نجد تاخته، به حوالی درعیه دارالملک مشایخ وهابیه رفته، از جانب سعود، محمد بن سیف و سیف بن مالک، که دو سردار دلیر بودند، به مقابله صادق خان آمدند. رزمی گران رفت و از خون اعراب، بر نجد ساخت بدخشان شد و سرداران مجروح و زخم‌دار گردیدند و سردار قاجار نصرت یافت... و غالب اماکن و مساکن آنان سوخته و آفروخته گردید و سردار قاجار به مسقط آمده، از آن جا با تحف و هدایای امام مسقط سعید سلطان به شیراز بازگشت. روضة الصفای، ۹ / ۴۷۱. مانند همین مطالب را سپهر در ناسخ التواریخ (ص ۲۰۶) از چاپ اسلامی، و ص ۱۲۱ از چاپ امیرکبیر) آورده است.

نائب السلطنة به مرحوم خدیو نامدار محمد علی پاشا رسید و تقاضای تأذیب و هابیان شده بود.^۱ فرستادگان نائب السلطنة، که حامل نامه و هدایا بودند، در مراجعت به ایران هم تحف و هدایای خدیو و نامه وی را همراه داشتند، ولی گرفتار طایفه‌ای از اعراب شده، آنچه داشتند از کف داده، «رضیْتُ من الغنیمه بالایاب» گفتند. چند نفر هم از سختی سفر، که رئیس هیئت مبعوثان نیز از آن جمله بود، به سفر آخرت رفتند.

مجدداً نائب السلطنة عباس میرزا، به توسط حیدر علی خان، برادر زاده حاجی محمدابراهیم خان شیرازی اعتمادالدوله صدر اعظم وزیر مرحوم آقا محمدخان قاجار، که عازم حج بیت الله بود، نامه‌ای به خدیو نامدار مصر نوشت و این رسالت و مراسله در وقتی بود که محمدعلی پاشا مؤسس خانواده خدیوی را سلطان محمودخان به قلع ماده و هابیان مکلف نموده و پاشا نیز حرمین و قدری از نجد را مصفی کرده بود، و حاجیان که از طریق مصر می‌رفتند، در پناه ضمانت او و بدسته‌ای از قشون مصری می‌رفتند. جمله‌ای از مندرجات نامه عباس میرزا این است:

حتى نشر الاعلام و نصر الاسلام و سلَّ سيف الشهامة فاصفی ارض تهامة و رَفَع
عماد المجد و قَمَّع طغاة نجد و آمن مسالک الحجاج و ضامن سلامة الحاج.

و میرزا ابوالقاسم قائم مقام نیز نامه و هدیه به حضور خدیو فرستاد و آنچه منوی خاطر نائب السلطنة بود، علاوه بر مطویات نامه، بر عهده عرض شفای حاجی حیدر علی خان گذاشت.

[جنگ شش ساله خدیو مصر با وهابیان]

و اجمالی از جنگ شش ساله خدیو مرحوم با وهابی مخذول، این است که چون در سنه ۱۲۲۲ فرمان سلطان محمود خان، پادشاه ممالک عثمانی و غیرت اسلامی، مَهَبَّج خدیو به رفع غائله هائله و هابیان شد و فرستادن لشکر کافی از راههای خشکی متعسر، بلکه متعذر بود، زیرا که طایفه وهابی با کثرت عُدَّت خویش قطع اتصالات راهها کرده بودند؛ ناچار از جمیع اطراف قطر مصری، چوبهای کشتی‌سازی به بولاق حمل نموده، و از آن جا به سوئیس [سوئز] می‌فرستادند و سفاین ساخته می‌شد، و چون فرستادن قسمت عمده قشون به بَر نجد و حجاز منافی مصلحت داخله مصر بود، زیرا که قصه استبداد مالیک در قطر مصری استعداد جنگی این مملکت را تهدید می‌کرد، خدیو معظم در سنه ۱۲۲۶ محفلی ساخته، اعیان مصر و رؤسای

۱. اعتماد السلطنة می‌نویسد: هم در این سال (۱۲۳۶) به جهت تخطی ایلات و بدسلوکی گماشتگان دولت عثمانی با حجاج ایرانی کدورتی فیما بین دولتین ایران و عثمانی درگرفت؛ و چون طایفه وهابی ساکن نجد نیز بدرفتاری با حاج می‌کردند، حاجی حیدر علی خان، برادرزاده حاجی ابراهیم خان شیرازی، بر حسب امر اعلی با محمدعلی پاشا، والی مصر، ملاقات کرده، از سوء سلوک طایفه وهابی در نجد شرحی اظهار داشت. محمد علی پاشا فرزند خود ابراهیم پاشا را به نجد فرستاد. شهر درعیه را خراب کرد و عبدالدین (نام درست سعود) را گرفته، روانه اسلامبول نمود، و سعود (در اصل عبدالدین مسعود) مقتول شد. تاریخ منتظم ناصری، ۳/ ۱۵۴۶.

ممالیک را دعوت نموده که رسماً سرداری قشون مأمور بلاد عرب را به فرزند خود توسن پاشا بدهد و شمشیر مرحمتی سلطان را به وی اعطا نماید.

در جمعه پنجم صفر، که رؤسای ممالیک با موکب خویش وارد قلعه و در کریاس داخل شدند، درهای طرفین کریاس بسته شد و از بالای بام و دیوار هدف گلوله شدند و تمام رؤسا به قتل رسیدند و منازل ایشان به امر پاشا غارت شد؛ و آنان که از فرمان حضور تخلف کرده بودند، دستگیر و مجازات شدند؛ و مأمورین پاشا نیز در سایر بلاد مصریه هر یک از امرای ممالیک را سراغ نمود اعدام کرده، سرهای پرفتنه آنان را نزد خدیو فرستاد و شر آن جماعت، که مانع انتظام مصر و آسایش اهالی بود، به این اقدام پاشا منقطع شد.

پس از تأمین داخله، توسن پاشا را روانه بلاد عرب فرموده، در این وقت وهابیه، مدینه منوره را با سوراخ کردن باروی آن و قهر و غلبه و کشتن مستحفظین تصرف کرده بودند.

توسن پاشا حرم نبوی را از لوٹ و جود آن طایفه تطهیر نمود. جواهر و نفایسی که از روضه منوره برده بودند، به استرداد عمده‌ای از آنها موفق شد. پس از آن قسمت بزرگی از این قوم را در طائف محصور و مقهور نمود.

در شعبان سنه ۱۲۲۸ خود محمد علی پاشا به مکه معظمه مشرف و شریف غالب را مغلوب و به مصر روانه ساخت و شریف یحیی را به جای وی منصوب داشت و مواقع عمده وهابیان به تصرف قشون مصری در آمد، و هم بر این نسق، قوای وهابیه در انحطاط بود تا در ربیع الاخر سنه ۱۲۲۹ که سعود رئیس ایشان وداع زندگانی نمود. [از این پس فرزند عبدالله بن سعود قدرت را در نجد به دست گرفت.]

در ذی حجه آن سال، که تمام ملل اسلامی عالم انتظار امنیت را می‌کشیدند، «هر که جایی داشت از جا کنده شد / طالب آن دولت فرخنده شد»، با جمعیت فوق‌العاده صاحبان و قشون فاتح مصری تدارکی برای اعاشه چندین هزار نفوس دیده شده بود که ارزاق از هر جهت فراوان بود و محمد علی پاشا و همراهانش فریضه حج به جای آوردند و به مصر معاودت نموده، در رجب سنه ۱۲۳۰ وارد قاهره شدند.

توسن پاشا، که قبل از بازگشتن خدیو معظم روانه شهر درعیه، شهر عمده پایتخت وهابیه، شده بود، آن جا را محاصره و شهر و قلعه رس [را] که در حدود درعیه و با نهایت استحکام ساخته بودند، تصرف نمود. عبدالله بن سعود، که جانشین پدر و رئیس آن قوم بود، عریضه فوری نزد توسن پاشا فرستاد و مستدعی ترک قتال شد و تعهد کرد که بعدها در قبال امر خلافت، خاضع و طائع باشد. توسن پاشا قبول این مسئول را موکول به اجازت پدر خویش نموده، بیست روزه قرار مهادت داد. در این وقت، مطلع شد که خدیو معظم مراجعت به مصر فرموده. بنابر این، خود به امر صلح قیام نموده و از شروط مصالحه آن بود که شهر درعیه را عبدالله، پسر سعود، به تصرف پاشا بدهد و اسلحه متحصنین را با نفایس شریفه، که از روضه

توسن پاشا

۱۹۰

مقدسه نبویه بر بوده بودند، رد نمایند؛ و از جمله آن جواهر کریمه، قطعه الماس موسوم به «کوکب دری» بود؛ به وزن یکصد و چهل و سه قیراط.

چون این شروط صلح را به پدر نوشت، محمدعلی پاشا قانع نشده، در جواب توسن پاشا نوشت که پسر سعود را باید به مسافرت آستانه (یعنی استانبول) مکلف سازی، و اگر قبول ننماید، جنودی نامحدود روانه سازیم که اثری از وی به جای نماند. این جواب با خیر تمرّد و طغیان قشون مصری و غارت شهر قاهره توأمأً به توسن پاشا رسید تا بداند: هر کجا داند ای است که به هر گردنده گرداننده ای است. توسن پاشا با حوادث سن زیرک و به امور سیاسی بصیرت داشت؛ و لله در القائل: «محتسب فتنه در این شهر ز من می داند / لیک من این همه از چشم شما می بینم». ناچار ریاست اردو را به یکی از امرای مصر تفویض نموده، خود بر جناح استمال روانه مصر شده، در ذی قعدة سنه ۱۲۳۰ وارد قاهره گردید، و در ظرف یک سال، به اعاده امنیت و تهیه عساکر جدیدی برای بلاد عرب موفق شدند و در این کورت، ابراهیم پاشا، پسر بزرگ حضرت خدیوی، به ریاست قشون مأمور به ولایات عرب تعیین شد و در شوال سنه ۱۲۳۱ از بولاق عبور نموده، در ذی قعدة آن سال به ینبوع رسید و عازم زیارت مدینه منوره شده، و از ینبوع تا مدینه، و از آن طرف تا جده، مراکزی برای دستجات قشون معین نمود؛ تا قاطعان طریق، راههای رسیدن مدد را قطع نکنند. پس از آن، به بَرّ نجد تاخته، شهر رس را، که باز به دست وهابی افتاده بود، استرداد کرد و چند شهر دیگر را، که عنزه مهمترین آنها بود، به تصرف آمده تا در جمادی الاولی سنه ۱۲۳۳ در مقابل شهر درعیه، کرسی بلاد وهابیه، که عبدالله پسر سعود و لشکریانش در آن جا بودند، فرود آمد.

[تصرف درعیه و کشته شدن عبدالله بن سعود]

وسعت این شهر به حدی بود که به محاصره آن، امکان نداشت که تسلیم شوند. لهذا قریه ای چند که دارای حصار محکم بودند، در بند محاصره افتاده، مرتباً تسلیم شدند و کار محاصره شهر به این ترتیب و تدبیر آسان گردید. مع هذا، محاصره چند ماه به طول انجامید. عاقبت رئیس وهابیه دید که قرای اطراف شهر درعیه در تصرف مصریان است و در شهر از تنگی ارزاق احتمال انقلاب می رود، لهذا به تسلیم راضی شد و در هفتم ذی قعدة همان سال از ابراهیم پاشا، استدعای متارکه جنگ نمود؛ تا در فصول مصالحه تبادل آرا شود.

عبدالله، پسر سعود، پس از متارکه جنگ به اردوی ابراهیم پاشا آمده، به لطف و احترام پذیرفته شد، و پس از مذاکراتی، جماعت وهابی تسلیم، و شهر درعیه را به تصرف دادند؛ به شرط این که مصریان، متعرض اهالی آن نشوند.^۱ و عبدالله به عنوان رغبت زیارت سلطان به

۱. به گزارش منابع، شهر درعیه، پس از تصرف آن به دست مصریان، با خاک یکسان شد.

اسلامبول رحلت نمود و کوکب دری و باقی جواهر عتیقه و اعلاق نفیسه را، که طایفه وهابی در سنه ۱۲۲۰ از مدینه برده اند، مسترد دارند.

عبدالله از طریق مصر عازم آستانه (استانبول) شد. در هفدهم محرم سنه ۱۲۳۴ وارد قاهره شد و با خدیو معظم در قصر شبرا ملاقات کرد، و در نوزدهم محرم، روانه آستانه گردید، و به محض وصول به اسلامبول، مقتول شد،^۱ و در تمام بلاد حجاز و نجد امنیت برقرار و آنچه از یمن و شامات در تصرف وهابیه بود، به صاحبان اصلی واگذار شد و ابراهیم پاشا به طرف مصر مراجعت نموده، در بیست و یکم صفر سنه ۱۲۳۵ وارد قاهره شد و در کمال ابهت و جلال، داخل شهر گردید. سرود نظامیان و آواز عساکر مصری به این نغمه بلند بود: «نحن السیوف الباترة / نحن الاسود الكاسرة / من ارض مصر قاهرة / هیا بنا هیا بنا / السیر قد اکرمنا». ابراهیم پاشا از باب النصر وارد قلعه [شد] و شهر را هفت روز آذین بستند و جشن بزرگی گرفتند.

احوکت جدید وهابیان و تلگراف استمداد از دولتهای مسلمان

دیگر، طایفه وهابی را مجالی برای اعاده قوا و رجوع به حال قدیم و عروج به اوج ترقی نبود؛ تا در این چند سال که دول عالم مشغول جنگ عمومی یا محافظت اوضاع خویش بودند، طایفه وهابی با فراغ خاطر و بدون مزاحم تهیه عده و عده واقعی و تجاوزی نموده، احساء و قطیف را مجدداً متصرف شد و قطعه عمده ای از نجد و حجاز را مسخر ساخت. مکه مکرمه [را] که هیچ مزاحمتی از اعراب یا شرفاء در مقابل نداشت، مورد حمله و تهدید نمود. متحد آلمانی به قسولهای تمام دول که در جده بودند، نوشت که ما را با تبعه دول کاری نیست، فقط باید در خانه های خود نشسته، اسلحه با خویشان نداشته باشند. پس به هر شکل بود مکه را متصرف شد و به مدینه هجوم آمده، رابطه اخبار ما از مدینه تلگراف دیگران است، بی سیم یا با سیم است. گاهی خبر بمباردمان مدینه و مسجد آن جا را می دهند؛ گاهی خرابی مسجد حمزه را نشر می نمایند؛ گاهی حمله به مدینه را تکذیب می کنند. ما همین قدر به دولتهای اسلامی متوسل، و این ملوک اطراف و مشایخ اعراب را یاد آور می شویم که علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد. و این طایفه را که از روی دیانت و عقاید باطله خود جان و مال ما و خزاین حرمین شریفین و سایر مشاهد مکه مکرمه را هدر می دانند، باید به دقت مراقب باشند که هر وقت آثار تدارکات قلعه سازی و خریدن توپ و اسلحه از آنان مشاهده کنند، یکدیگر را اطلاع دهند و با توافق و معاضدت و اتحاد در صدد جلوگیری برآیند، و الا پس از وقوع شایع بر اظهار تنفر و ناله و

۱. با کشته شدن عبدالله بن سعود، حکومت ۷۵ ساله درعیه بر بخش مهم جزیره العرب پایان یافت. تاریخ اعدام وی در استانبول، دوم جمادی الاول ۱۳۲۴ بوده است. شرح فتوحات محمدعلی پاشا و فرزندانش توسن پاشا و ابراهیم پاشا را ایوب صبری پاشا در کتاب تاریخ وهابیان (ترجمه علی اکبر مهدی پور، تهران، مشعر، ۱۳۷۷) به تفصیل آورده است.

افغان چه اثری مرتب خواهد شد. البته خاطر هر مسلمانی از این سوانح مکذرات است، لکن اظهار احساسات عملی بر همه واجب و به قاعده «الاقرب فالاقرب» هر دولتی که نزدیکتر است و طریق حمله و دفاع بر او مسدود نیست، باید دواى وظایف اسلامى و تکلیف غیرتمندى خویش را اهم مقاصد دینی و دنیوی بشناسد.

و السلام على من اتبع الهدى و خلف الهوى

امید که نگارنده این اوراق را در تحریر مطالب مذکوره، که با نیت خالص از شوائب است،

ثوابی باشد.

الفقیر الی ربه المحیب فی شهر صفر الحیر ۱۳۴۴

محمد حسین قریب^۱

خاتمه

فصل در اوضاع اخیرة وهابیان

طایفه وهابیه پس از خذلان و مغلوبیت سابقه، در خیال تجدید شورش و طغیان بودند. ولی چون این عزیمت را بروز و ظهوری نبود، کسی هم تعرض به آنان نمی کرد، لهذا از روی فراغت، الرياض، که در بر عرب نقطه ای به آن خوش آب و علف سراغ نمی دهند، مطمح نظر ایشان شده، به آبادی آن و بنیان شهر، قلعه و مستحکمات پرداختند و شهری شامل همه لوازم معیشت و دارای بیش از پنجاه هزار سکنه را مرکز خود قرار دادند.

بعد از آن که شریف حسین بن علی اسماً سلطان حجاز شد، وهابی که مدتها حجاز را در تصرف داشت و فعلاً هم نفوذ و استعدادی حاصل نموده، قریب دو میلیون جمعیت دارد و تمام مردان برای قتل و غارت حاضر بودند و آن را جهاد می خوانند، به بهانه رفع ظلم سلطان حجاز که حجاج هر دیار از او شکایت داشتند، به آن حدود حرکت کرد.

شریف حسین هر چه از حاجیان به انواع حیل اخذ می کرد، قشون خود را قسمتی که موجب رضا باشد نمی داد، لهذا لشکر ناراضی از روی جدیت برابر گلوله دشمن نمی رود، اما وهابی از روی عقیده جنگ می کند و رئیس خود را رئیس روحانی و جسمانی می داند و بهشت را - چه قاتل و غالب باشد، چه مقتول و مغلوب - حق خویش می پندارد. این بود که سلطان حجاز مجبور به فرار شد و طایفه وهابی پس از تصرف مکه و تصفیه تمام قلعه و قریه و منزلهای بین الحرمین، به محاصره مدینه پرداختند. آنچه آبادی در خارج مدینه بود، چون استحکامی نداشت، بدون مزاحم به حیطة تصرف ایشان آمد.

۱. این نام مؤلف کتاب است که اثر خود را در سال ۱۳۴۴ تمام کرده است. پیداست که پس از تألیف اصل رساله،

خاتمه ای هم بر آن افزوده است.

تلگراف بی سیم برلن و لندن خبر محاصره مدینه را دادند. به ضمیمه این که مسجد مدینه یا مشهد حمزه، که در دامنه کوه احد است، هدف گلوله توپ شده است. پس از چند روزی، این خبر تکذیب شد، زیرا که صورت سؤال و جوابی اشاعه دادند که خدیو مصر بر این شتایع وهابیه اعتراض نموده و در جواب آن اظهار شده که ما با اهالی، غرض و زحمتی نداریم؛ طرف ما حسین بن علی است؛ علاوه بر آن که خود را ذمه دار احترام مساجد و مشاهد مقدسه می دانیم. عجباً حسین در جزیره قبرس است، [و] وهابی در مدینه، به بهانه جنگ با وی، قتل و غارت می کند و جمعیت هم روز به روز در تزايد، زیرا که اسم غارت مهیج است و باعث رواج دین متبدعین؛ تا آن که اخیراً تلگرافی از اهل مدینه خطاب به اعلی حضرت شاه ایران و علمای اعلام رسید که ما محصور و طرف حمله و بمباردمان هستیم و آب و نان بر ما بسته شده و شتایعی که در کربلا و مشهد مولانا ابی عبدالله علیه السلام از این قوم سر زده، اینک در مدینه مکره اقدام کرده اند و در اسلامیت از شما استرحام می کنیم.

در تمام ایران، در اثر همان خبر اول، قبل از اشاعه تکذیب، ولوله و اضطراب شد. بازارها را بستند و در جوامع و مجامع اظهار تنفر از این حرکات نمودند. البته در سایر ممالک دور و نزدیک هم اظهار حیات و حسیات شده است و چنان می نماید که دولت معظمه اروپا، خاصه آنها که در مستعمرات و متصرفات خود رعیت مسلمان دارند، برای تألیف قلوب مسلمین، عموماً، و برای ترضیه خاطر رعایای خودشان، خصوصاً، در این باب چاره جویی می نمایند؛ و دولت انگلستان، که رعیت مسلمان بیش از همه دارد، بیش از دیگران اقدام خواهد کرد. اکنون هم در صدد اصلاح بین رئیس وهابیه و شریف حسین هستند که حدودی برای هر یک معین شده، فتنه بنشیند و نزاع از میان برخیزد.

تنبیه

نام فرمانفرمای نجد و حجاز، که از وهابیه قریب یکصد سال قبل آن جا را به تصرف داشت، در بعضی کتب مسعود نوشته است، و صحیح سعود است؛ و همچنین عبدالله پسرش در یکی از تواریخ عبدالدین نوشته شده، و این سهو از کاتب است.^۱ اما پسر مرحوم محمد علی پاشا، که رئیس قشون مصر بود و قبل از ابراهیم پاشا به جنگ وهابی رفت، معلوم نشد توسن پاشا یا طوسن پاشا بوده، و در بعضی کتب طوسون پاشا رسم نموده.

تذیل [سالشمار جنگ مصریان با وهابیان]

در ذکر بلاد و حصونی که با قدم عساکر مصر مسخر شد، به ترتیب سال و ماه:

۱. در تاریخ منتظم ناصری، ۳ / ۱۵۴۳، از ابن سعود، با نام عبدالدین یاد شده است.

- فتح مکه معظمه و طائف و جدّه به دست طوسن پاشا. سنه ۱۸۱۳ مسیحی. [۱۲۲۸ ق].
- فتح قنقذه به دست پاشای مذکور. سنه ۱۸۱۴ [۱۲۲۹] ولی طولی نکشید که مجدداً به تصرف وهابی آمد.
- مصالحه طوسون با وهابی به شرط تخلیه تمام حجاز از قشون وهابی و تخلیه قصیم از مصریان و اعتراف وهابی به سلطنت سلطان محمود خان. سنه ۱۸۱۵ [۱۲۳۰].
- امضا نکردن محمد علی پاشا مصالحه را مگر به تخلیه احساء و مسافرت عبدالله بن سعود به اسلامبول. سنه ۱۸۱۵ [۱۲۳۰].
- رفتن ابراهیم پاشا به جنگ وهابیان. سنه ۱۸۱۶ [۱۲۳۱] و رسیدن هدایا و نامه ابن سعود در قصیم و قبول نشدن هدایا و موکول شدن جواب عریضه به وصول درعیه مرکز وهابی.
- رفتن پاشا از ینبع و مدینه مشرفه به حج و مراجعت به اردوی خود و رفتن از حناکیه به سرکوب اعراب و آوردن هشتصد شتر و چهار هزار گوسفند و تسلیم شدن قبایل عرب. سنه ۱۸۱۷ [۱۲۳۲].
- شیوع تب و کلرا در لشکر مصر از شدت گرمای روز و سرمای شب و مدد خواستن از پدر پس از تلفات بسیار. سنه ۱۸۱۷ [۱۲۳۲].
- توجه پاشا به تسخیر شهر رس و مانع شدن باران شدید و مراجعت نمودن با غنایم بسیار و پس از چند ماه جنگ نمودن که هشتصد نفر از وهابی مقتول و دو هزار شتر با مواشی بسیار از آنان گرفته شد. سنه ۱۸۱۸ [۱۲۳۳].
- حرکت پاشا از ماویه با چهار هزار پیاده و هزار و دویست سواره، سوای خدم و حشم و اردو و بازار به جانب [رس] و محاصره و بمباردمان در مدت شش روز و سه حمله سخت و تلف شدن سه هزار و هشتصد تن از مصریان و یکصد و شصت نفر وهابی و ظهور ضعف در قشون مصری و قرار ترک محاصره. سنه ۱۸۱۸ [۱۲۳۳].
- محاصره خیبره و تصرف و اقامت یازده روز که در این ایام آنچه برای جیره و علیق لازم بود، قیمت آن به اعراب داده می شد، و به این واسطه جلب قلوب اعراب شد، و پس از آن، قلعه عیزه را شش روز محاصره و گلوله باران نمود، و در این گیر و دار، انبار باروت آتش گرفت و اهالی تسلیم و خلع سلاح شدند. و پس از آن که وهابیان خارج شدند، قلعه را محکم نموده به انتظار وصول لشکر و ملزومات جنگ بود. سنه ۱۸۱۸ [۱۲۳۳].
- تسلیم شدن بلاد قصیم و محاصره سه روزه قلعه بریدعه و تصرف آن و اقامت دو ماهه در آن جا و رسیدن ذخایر جنگی و هشتصد تن قشون مصری. سنه ۱۸۱۹ [۱۲۳۴].
- تسلیم شدن قلعه مذنب و محاصره شقرا در یازده روز و گرفتن اسلحه محصورین و مرخص کردن آنها و بشارت این فتح را به مصر فرستادن با مقداری از گوش وهابیان. سنه ۱۸۱۹ [۱۲۳۴].

□ عزیمت شهر درعیه و ضبط قلعه خرّمه، دوازده فرسخی درعیه، پس از جنگ سخت و قتل عام و غارت، که جز زنان بر احدی ابقا نشد. سنه ۱۸۱۹ [۱۲۳۴].

□ رفتن پاشا به جانب شهر درعیه و تصادف با لشکر بزرگ وهابی در قرین و جنگ دو شبانه روز و فتح توپخانه مصریان و امیر حارث، که سرکرده وهابی بود، در این جنگ شجاعتی عجیب نموده که تمام صفوف لشکر مصر را شکافته، خود [را] به پاشا رسانید. یکی از سواران چرخس به زخم نیزه او را به خاک و خون در کشید و به هلاکت او وهابیان شکسته و منهدم شدند و در شهر درعیه تحصن اختیار کردند. مدت بیست روز محاصره بود و توپخانه در خاتمه کار، قلعه های اطراف و بروج شهر را منهدم نموده، عبدالله بن سعود و خواص او و بزرگان شهر گرفتار شدند و قبل از گرفتاری، امان خواسته بود که به مصر رفته، از آن جا به حضور سلطان مشرف شود. پاشا نیز پس از تسخیر شهر اهالی را از قتل و غارت امان داد؛ فقط اسلحه را گرفت و رؤسای وهابیه را، که پانصد تن بودند، در مسجد درعیه برای مناظره با مشایخ اهل سنت حاضر نمودند و چهار روز از این کار گذشت و آن جماعت از عقیده خود برنگشتند تا به مجازات رسیدند و پاشا دسته ای از لشکر آن جا گذارده، به طرف خرّمه مراجعت کردند. چند نفر از غلامان او سوء قصدی کرده بودند. یک نفر رئیس آنان تیری به سمت پاشا انداخت و آسیبی نرسید. مرتکب و همراهانش به جزای عمل رسیدند. سنه ۱۸۱۹ [۱۲۳۴].

□ پس از فتح درعیه، چون تدارک ارزاق در آن جا ممکن نبود، پاشا به بادیه عرب توجه کرد. در نزدیکی کوه شمر، جنگی هولناک با قبیلۀ عنزه نموده، ایشان را متفرق ساخت. پس از آن شروع به اصلاح امور و تأمین طرق تجارت نموده، قلعه هایی برای مستحفظان امنیت بنا کرد و چاهها برای زراعت احداث فرمود. شهر درعیه را از پای ویران ساخت. ابن سعود و جمعی از رؤسای آن بلاد را به مصر فرستاد، و چنان که گفتیم، ابن سعود را از مصر به آستانه فرستادند و در آن جا به امر سلطان مقتول شد. در سنه ۱۸۱۹ [۱۲۳۴]. و ابراهیم پاشا پس از این اقدامات بزرگ و نظم بلاد و امن عباد به مصر مراجعت نمود.

تم الكتاب.